

وقتی نعمتی را نداریم، گلایه و اعتراض می‌کنیم.  
وقتی نعمتی داریم، ادعایمان می‌شود و تکبر و سرکشی  
می‌کنیم.

وقتی نعمتی را در دست دیگران می‌بینیم، ناراحت می‌شویم  
و چشم دیدن آن را نداریم!  
این خلاصه‌ی زندگی خیلی از ماهاست.  
اسم خود را هم می‌گذاریم بنده و عبد خدا!

زندگی خود را طور دیگری هم می‌توانیم خلاصه کنیم و آن  
اینکه زندگی یعنی امتحان اخلاق!  
خداوند مرگ و زندگی را خلق کرد تا از ما انسان‌ها امتحان  
اخلاق بگیرد! تا ما را آزمایش کند که کدام یک رفتار بهتری  
داریم.

خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ  
الْغَفُورُ (ملک، ۲)

پس خداوند از همه امتحان اخلاق می‌گیرد. مخصوصاً

کسانی که ادعای ایمان کنند (عنکبوت، ۲) و یا بخواهند از یک کلاس به کلاس بالاتری بروند. چون نه تنها کلاس اسلام و ایمان متفاوت است (حجرات، ۱۴)، بلکه ایمان هم کلاس‌های بالا و بالاتری دارد. (نساء، ۱۳۶)



[ممکن است کسی بگوید از کجا بدانیم در این امتحان چه سؤال‌هایی مطرح می‌شود؟ اما فهرست سؤال‌های امتحان اخلاق خداوند، در آیات و روایات و کتاب‌های اخلاقی آمده است.] و همگی ما نیازمند دانستن این سؤال‌های امتحانی هستیم تا متوجه شویم تاکنون چه خرابکاری‌هایی کرده‌ایم و بدانیم در آینده نیز صورت مسأله‌ی امتحانات ما چیست و البته راه‌حل آن کدام است. همه نیازمند دانستن مباحث اخلاقی هستیم. [تجربه نشان می‌دهد در زمینه‌هایی که می‌دانیم و پیشاپیش خبر داریم که چه امتحانی خواهیم شد، ضعیف عمل کرده‌ایم، چه رسد به اینکه خبر نداشته باشیم.]



تعریف حسد: حسد همیشه در مورد نعمت پیدا می‌شود، وقتی که نعمتی به کسی عطا می‌شود، فردی که ناظر و مطلع از این نعمت است، اگر از وجود آن نعمت ناراحت باشد و آرزو کند آن نعمت از بین برود، این حالت حسد نامیده می‌شود که در اصل یک حالت درونی است و البته ممکن است در گفتار و رفتار فرد حسود نیز انعکاس بیابد، یعنی حسود حرفی بزند یا کاری کند که نشان دهد از وجود آن نعمت در دست آن فرد ناراضی است.



در بحث عجب مطرح شد که گاهی انسان به یک ارزش و کمال واقعی مثل علم و تقوا به خود می‌بالد و گاهی به امور غیرارزشی و کمالات ظاهری و موهوم.

در بحث حسد هم همین مطلب وجود دارد که گاهی یک نعمت واقعی و ارزشمند، مثل علم و تقوا و حتی مال و ثروت موجب حسادت می‌شود، و گاهی یک چیز بی‌ارزش و نعمت توهمی، مثل پرخوری، شهوترانی و بذله‌گویی و ...!

مثلاً شخصی بی‌اشتهاست و نمی‌تواند غذا بخورد ولی از اینکه اطرافیان اشتهای خوبی دارند و غذای مفصلی می‌خورند ناراحت است و می‌خواهد کاری کند که آن‌ها هم کم غذا بخورند! یا اینکه شخص ناراحت است که چرا فلانی همسرهای متعدد دارد و چرا از شهوترانی خود لذت می‌برد؟!]

یا اینکه چرا فلانی هر جا هست، جلسه را در دست می‌گیرد و با مسخره‌بازی‌های خود همه را به خنده وا می‌دارد؟!]



خلاصه: در دل شخص حسود چنین می‌گذرد: حالا که من این نعمت‌ها یا بظاهر نعمت‌ها را ندارم، پس فلانی هم نداشته باشد!

یک سؤال ساده و شاید سؤال سختی وجود دارد که افراد حسود نمی‌توانند به آن جواب دهند. آن سؤال این است که چرا فلانی؟ چرا من نه؟!



ای ز حسد با همه عالم به جنگ

زین عمل بد، همه عالم به تنگ

نیست ز رنج حسد امید زیست

وای به جان تو! علاج تو چیست؟

پیشه‌ی تو عیب هنر پیشگان

عیب شمار هنر اندیشگان

دشمن آن کز هنرش مایه است

بر سرش از فرّ هما سایه است

عیب کنی مرد هنر کیش را

تا بنمایی هنر خویش را!

زین هنر آن کس که بود هوشمند

بی هنری‌های تو داند که چند

آنکه تو عیب هنرش می‌کنی

در همه جا نامورش می‌کنی



حسد یک استثنا دارد و آن در جایی است که فرد کافر یا

فاسدی به نعمت و قدرتی برسد که از آن طریق ظلم و فساد

بیشتری انجام دهد. مثلاً فرد معتادی که ارث کلانی به او

می‌رسد و ما غصه می‌خوریم که کاش این پول و ثروت به

دست او نمی‌رسید، چون این پول در راه اعتیاد و قاجاق و

آلوده کردن جوانان دیگر خرج خواهد شد و یا آرزو می‌کنیم

کاش به شکلی آن پول از دست آن فرد معتاد گرفته شود یا

از بین برود.

پس فقط می‌توان در جایی آرزو کرد که نعمتی از بین برود

که آن نعمت، ابزار ظلم و فساد باشد. البته اسم این حالت

هم در واقع غیرت است، نه حسد. و روق بعد



در بین بستگان فقط ما هستیم که به دانشگاه راه یافته ایم. لبخند رضایتی بر لب داریم. با خبر می شویم یکی دیگر از بستگان هم در دانشگاه قبول شده! لبخند رضایت محو می شود. حواسمان نیست که آن لبخند را آتش حسد خشکانده است.

به ما می گویند: فلانی دومین کارخانه‌ی خود را هم راه‌اندازی کرد.  
ما می‌گوییم: راستی، همسر او مریض بود، چه شد؟ خوب شد؟  
هیچ کس نمی‌فهمد انگیزه‌ی ما از اینکه موضوع بحث را عوض  
کردیم، حسادت است، حتی خود ما هم به صورت ناخودآگاه  
این کار را انجام می‌دهیم. اما خدا می‌داند! **وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا  
تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ** (تغابن، ۴)



به ما می گویند فلانی مدیرعامل شرکت شده.  
ما می‌گوییم: بله اگر ما هم اهل زد و بند بودیم، تا حالا مدیر کل  
می‌شدیم!  
کسی به ما می‌گوید غیبت نکن! و ما غیبت کردن خود را توجیه  
می‌کنیم

اما کسی نیست بگوید حسودی نکن!





9 [مهم‌ترین ریشه‌ها و عواملی که برای حسادت بیان شده به قرار زیر است:

اول: خبثت نفس و بخل نسبت به خیر بندگان خدا؛

دوم: دشمنی و کینه توزی، که بزرگترین علت حسد است؛

سوم: حب ریاست و حب مال و جاه و اینکه شخص نمی‌خواهد کسی در این زمینه‌ها با او برابری کند؛

چهارم: رقابت و نگرانی از نرسیدن به هدف موردنظر و این عامل

در جایی است که دو یا چند نفر، یک چیز را بخواهند؛ [

پنجم: تعزز: یعنی اینکه تحمل نکند یکی از افراد هم‌ردیف او،

به موفقیتی برسد و از او جلو بزند، گرچه هیچ رقابتی بین آنها

وجود نداشته باشد؛ (مثل حسد هووها نسبت به هم در مسائل

همسری، و حسد برادران با هم در نزدیکی به پدر و مادر برای

دست یافتن به مال آن دو، و حسد شاگردان به یکدیگر در مورد

یک استاد برای جلب توجه او، و حسد خواص و اطرافیان سلاطین

و بزرگان در نیل به منزلت و مقام در نزد او، و ...)

[ششم: تکبر و این نگرانی که اگر فرد موردنظر به نعمتی برسد

دیگر مجالی برای تکبر این شخص وجود نخواهد داشت؛

هفتم: تعجب: و این در جایی است که نعمت بزرگی به کسی

برسد که از نظر فرد حسود، آن فرد، حقیر و ناچیز باشد و از

رسیدن چنان نعمتی به او ابراز تعجب و شگفتی می‌کند و حسد

بورزد و از بین رفتن آن را بخواهد.]



[چشم‌ها را باید شست

جور دیگر باید دید

قلب‌ها را باید شست

جور دیگر باید بود [ورق بعد

(با خبر می شویم یکی دیگر از بستگان هم در دانشگاه قبول شده!  
با او تماس بگیریم و بگوییم خوب است به صورت مشترک یک  
مهمانی به فامیل بدهیم.)

در انتخابات، رأی نمی آوریم. پیام تبریکی برای فردی که رأی آورده  
بفرستیم

نامه رسان دعوت نامه‌ی همکار ما به جلسه‌ی مهم نهاد ریاست  
جمهوری را در اتاق ما جا می گذارد.  
در اولین فرصت نزد آن همکار برویم و خبر جلسه را بدهیم و  
بگوییم عجیب است که علاوه بر شما، ما را هم دعوت کرده اند.

چند شب پیش همسایه‌ای که رؤیاهای صادقه می بیند، خواب  
دیده که قصاب محله، مغازه‌ی خود را به طلا فروشی تبدیل کرده  
است.

به پیش آن همسایه برویم و از خواب دیدن‌هایش تقدیر کنیم و  
آن را نشان صفای باطن بدانیم و به شوخی بگوییم یک خواب  
خوب هم برای ما ببیند!

(به ما می گویند: فلانی دومین کارخانه‌ی خود را هم راه اندازی کرد.  
بهتر است ضمن تبریک، بعضی از دوستان جویای کار را هم به  
او معرفی کنیم.)



امام صادق علیه السلام فرمود: ابلیس به لشکر خود می گوید: میان آنان حسادت و تجاوزگری افکنید، که این دو خوی نزد خدا، برابر با شرک است. يقول إبليس لجنوده: أَلْقُوا بَيْنَهُمُ الْحَسَدَ وَ الْبَغْيَ؛ فَإِنَّهُمَا يَعْدِلَانِ عِنْدَ اللَّهِ الشُّرْكَ. (کافی: ۲/۳۲۷/۲)



حسادت و تجاوزگری برابر با شرک است و فرد حسود و متجاوز، مشرک است.

خوب است پرسیم که فرد حسود و متجاوز چه چیزی را شریک خدا قرار داده؟

احتمالاً پاسخ این است که بت بزرگ: من!

امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری می فرماید: از حسادت کردن به یکدیگر بپرهیزید؛ زیرا کفر، ریشه اش حسادت است. إِيَّاكُمْ أَنْ يَحْسُدَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا؛ فَإِنَّ الْكُفْرَ أَصْلُهُ الْحَسَدُ. (کافی:

(۱/۷۸)



دقت کنیم که حضرت نفرموده که ریشه ی حسادت کفر است و مثلاً آن ها که کافرند، حسود می شوند. بلکه فرمود ریشه ی کفر حسادت است و لذا آن ها که حسودند کافر می شوند. اینکه حسادت مقدمه و ریشه ی کفر می شود، نمونه های تاریخی فراوانی دارد. سه حکایت بعد را بخوانیم به امید اینکه خطر حسادت را جدی بگیریم. حسادت ریشه ی کفر است.





ابوعامر راهب و عالم مسیحی بود. در شهر یثرب (مدینه) زندگی می‌کرد و به مردم، خبر آمدن احمد، موعود انجیل و پیامبر خاتم را بشارت می‌داد. مردم هم برای او احترام زیادی قائل بودند. ابوعامر عالم دینی مردم بود.



خبر رسالت پیامبر از مکه رسید و چند سال بعد، خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مدینه هجرت نمود. مردم از اطراف ابوعامر پراکنده شدند و به دور پیامبر خدا حلقه زدند. ابوعامر به مردم نپیوست و در خانه تنها ماند. و اتفاقی که نباید بیفتد، افتاد: در دل ابوعامر گذشت: چرا محمد؟ چرا من نه؟! ابوعامر عاقبت به خیر نشد. به مخالفت با پیامبر برخاست. با منافقین، مسجد ضرار را ساخت که به دستور پیامبر تخریب شد. به روم و شام رفت تا علیه مسلمانان سپاهی آماده کند، اما در بیابان از تنهایی هلاک شد. چنان که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او را نفرین کرد و فرموده بود: از خدا می‌خواهم هر یک از ما که بر حق نیست در تنهایی هلاک شود. ابوعامر هم گفته بود: الهی آمین!



فرزندان مخزوم با فرزندان عبدمناف در همه چیز رقابت می‌کردند. در تعداد پسران، در تعداد شترها، در سکه‌های طلا، در پوشاندن پرده‌ی کعبه و ... در همه چیز رقابت می‌کردند.



اسم اصلی او عمرو است [و کنیه‌اش ابوالحکم که کنایه از دانایی او است]. [از جمله کسانی بود که شبها برای شنیدن قرآن و موعظه‌های پیامبر از خانه بیرون می‌رفت.

می‌گوییم: عجب آدم خوبی! اما نه. او به صورت مخفیانه سخنان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را می‌شنید و برمی‌گشت ولی ایمان نمی‌آورد. بلکه دشمن درجه‌ی یک اسلام و مسلمانان بود. همان که به خاطر لجاجت و خیره‌سری به او می‌گفتند: ابوجهل. یک چشمه از جهل او را ملاحظه کنید: گفتیم: آیا از محمد جز راستی و درستی دیده‌ای؟ گفت: نه.

گفتیم: پس چرا به او ایمان نمی‌آوری؟

گفت: در میان بنی عبدمناف پیامبر باشد و در میان بنی مخزوم نباشد؟! ما با پسران عبدمناف در همه چیز رقابت کردیم و برنده شدیم. اگر من به محمد ایمان بیاورم. پذیرفته‌ام که آنها برنده‌اند! [

آری] فرمایش امام صادق علیه‌السلام را تصدیق کنیم که کفر، ریشه‌اش حسادت است. [

خداوند به آدم علیه‌السلام وحی کرد که میراث نبوت را به هابیل بسپارد.

قابیل باخبر شد. پرسید: مگر من برادر بزرگتر نیستم؟ - آری هستی.

- پس چرا هابیل جانشین تو شده است؟

- فرزندم! این دستور خداست.

- از کجا بدانم این دستور خداست؟! -

هر یک از شما یک قربانی به پیشگاه خدا تقدیم کنید.

قربانی هر کس پذیرفته شد، او جانشین من است.

قابیل کشاورز بود و مقداری گندم نامرغوب آورد. هابیل

دامدار بود و گوسفندی فربه آورد و آتشی از آسمان آمد و به

علامت قبول، گوسفند را سوزاند.

یعنی هابیل جانشین پدر است.

اما مشکل حل نشد. قابیل با خود زمزمه می‌کرد: چرا هابیل؟ چرا من نه؟! -

قابیل نتوانست به سؤال فوق پاسخ دهد و برتری و برگزیدگی

هابیل را نیز طاقت نیاورد، و این چنین بود که اولین خون، به

خاطر حسادت برادری به برادر خود ریخته شد. [

۱. آتش حسد را جدی بگیریم.

حسد مقدمه‌ی انواع گناهان دیگر است: عیب‌جویی، غیبت،

تهمت و تحقیر دیگران، انواع نزاع‌ها و بلکه قتل‌ها. سوءظن

به خدا و بلکه اعتراض به خدا و اعتراض به نعمت‌هایش به

دیگران. أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

(نساء، ۵۴)

و در نهایت حسد مقدمه‌ی کفر و انکار خداست.

[۲. آتش حسد را جدی بگیریم. اگر کارهای خوبی هم انجام

داده باشیم، آتش حسد آن‌ها را نابود می‌کند.] چنان که اصل

سرمایه‌ی ایمان را نابود می‌کند. *و روی بعد*



(دشمن مردم، منکر خدا!)

فرد دانشمند ولی خبیثی را تصور کنید که روباتی طراحی می‌کند برای مردم آزاری! برای خراب کردن رفاه و آسایش مردم! برای خط انداختن روی ماشین مردم و پنچر کردن آن! این روبات حتی آدم هم می‌کشد!

چنین روباتی باید هوشمند هم باشد و احساسات را هم درک کند. فرض کنید این پیچیدگی هم در روبات طراحی می‌شود و روبات موردنظر خوب و بد و زشت و زیبا را هم تشخیص دهد.

طراحی و ساخت روبات با موفقیت انجام می‌شود. حالا فکر کنید اولین کاری که این روبات انجام می‌دهد چیست؟ احتمالاً اولین کار او این می‌باشد که مردم آزاری را از سازنده‌ی خود شروع کند و بزند به گوش او! و احتمالاً اگر میزان مردم آزاری روی درجه‌ی خطرناک تنظیم شده باشد، این روبات، سازنده‌ی خود را خواهد کشت!

ممکن است همه‌ی مادر ذهن و ضمیر خود چنین روباتی بسازیم. اسم این روبات حسد است. حواسمان باشد که این روبات هوشمند است. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام از هوشمندی و دقت عمل این روبات تعریف کرده است و فرموده: آفرین بر حسادت! چه عدالت‌پیشه است! پیش از همه، صاحب خود را می‌کشد! **لَلَّهِ دَرُّ الْحَسَدِ مَا أَعْدَلُهُ! بَدَأَ بِصَاحِبِهِ فَقَتَلَهُ.** (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۳۱۶۱) [۵]

و امام صادق علیه‌السلام فرمود: حسود، پیش از آن که به محسود زیان رساند، به خود زیان می‌زند؛ مانند ابلیس، که با حسدورزی، برای خود نفرین خرید و برای آدم علیه‌السلام برگزیدگی. **الْحَاسِدُ مُضِرٌّ بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَضُرَّ بِالْمَحْسُودِ، كَابْلِيسَ أَوْرَثَ بَحْسَدِهِ لِنَفْسِهِ اللَّعْنَةَ وَ لِأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامِ الْاجْتِبَاءَ.** (بحار الأنوار: ۲۳/۲۵۵/۷۰)

(گفت: وقتی مطالب ناراحت‌کننده و مصیبت‌باری تعریف می‌کردم، موجب تألم خاطر همه می‌شد، ولی یک نفر بود که از شنیدن این مطالب خوشحال می‌شد و لبخند می‌زد.)

گفتم: انگار حالت طبیعی نداشته.

گفت: تازه! وقتی مطالب شادی آور تعریف می کردم، همه خوشحال می شدند ولی او ناراحت می شد و بلکه گریه می کرد.

گفتم: آن شخص دیوانه بود؟

گفت: نه، حسود بود!

امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود: حسود از بدی ها (و مشکلات دیگران) شاد می شود و از شادی های مردم، غمگین. الْحَاسِدُ يَفْرَحُ بِالشُّرُورِ، وَ يَغْتَمُّ بِالشُّرُورِ. (غرر الحکم، ص ۳۰۱)

قرآن کریم نیز از این دیوانگی چنین یاد می کند:

إِنْ تَمَسَّكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا (آل عمران، ۱۲۰)





(میزان خداشناسی خود را باید در میدان عمل نشان دهیم نه در برگهی امتحان. عجب و غرور و تکبر یا تواضع ما نشان می‌دهد چقدر خدا را قبول داریم و او را به بزرگی می‌شناسیم.) وجود یا عدم حسادت در قلب‌های ما نشان می‌دهد که آیا صفات عدالت و حکمت و رحمت و خیرخواهی را برای خدا قائلیم یا نه.

حالب توجه:

فرمایش امام خمینی در این زمینه خواندنی است:

آن کس که حسد می‌ورزد و زائل شدن نعمت دیگران را آرزو می‌کند و کینه‌ی صاحب نعمت را در دل دارد، بداند که ایمان ندارد که حق تعالی از روی صلاح تام این نعمت را به آن شخص داده است و (اگرچه) دست فهم ما از آن کوتاه است.

و بداند که ایمان ندارد به عدل خدای تعالی و قسمت را عادلانه نمی‌داند. تو در اصول عقاید می‌گویی خدای تعالی عادل است. این جز لفظ چیز دیگر نیست. ایمان به عدل، با حسد منافی است. تو اگر خدا را عادل می‌دانی، تقسیم او را هم عادلانه بدان.

... هیئات که ایمان ما ناقص است و مطالب عقلی برهانی، از حد عقل و ادراک به حد قلب وارده نشده. ایمان به گفتن و شنیدن و خواندن و بحث و قیل و قال نیست. خلوص نیت

می‌خواهد. (چهل حدیث، ص ۱۱۲ و ۱۱۳) [۴ و ورق بعد